**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010802**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که شهید صدر می‌فرمودند که در استصحاب موضوعات مرکبه دو تا اشکال وجود دارد. اشکال اوّل این هست که استصحاب برای، یا باید در حکم جاری بشود یا در موضوع الحکم. و جزء الموضوع هیچ یک از اینها نیست. بعد ایشان در مقام پاسخ فرمودند این اشکال بنابر مبنای ما اصلاً نمی‌آید. ما عقیده‌مان این هست که مرحله‌ای به نام مرحلۀ فعلیت حکم نداریم. جعل حکم به انضمام تحقق تعبدی یا تحقق وجدانی و خارجی موضوع خود این منجز هست. بنابراین ممکن است یک جزء از موضوع به تعبد ثابت بشود، یک جزء دیگر به وجدان یا هر دو جزء به تعبد ثابت بشود. ما عرض می‌کردیم که ما اوّلاً این مبنا را قبول نداریم، این یک بحث. و عرض می‌کردیم اگر این مبنا را هم ما قبول داشته باشیم که این مبنا که مرحلۀ فعلیت نداریم این را قبول نداریم. نه ما مرحلۀ فعلیت داریم و آن چیزی که منجز هست مرحلۀ فعلیت حکم است. اگر این را هم قبول نداشته باشیم و بگوییم مرحله‌ای به نام مرحلۀ فعلیت نداریم این که ما بخواهیم بگوییم که عقل انسان مستقیماً حکم می‌کند که وقتی جعل تحقق پیدا کرد و موضوعش چه بالتعبد، چه بالوجدان تحقق پیدا کند عقل حکم به لزوم امتثال و تنجیز می‌کند دیگر این خیلی دور از ذهن به نظر می‌رسد. آن چیزی که ممکن است قائل بشویم آن این که عقل انسان حکم می‌کند که وجود جعل به علاوۀ وجود واقعی موضوع کفایت می‌کند. اما وجود تعبدی مستقیماً بخواهد موضوع حکم باشد صحیح نیست. البته در جایی که استصحاب، ما در تمام الموضوع می‌خواهیم جاری کنیم آن را می‌شود یک جوری توضیح داد. آن این است که ما استصحاب در تمام الموضوع نمی‌خواهیم مستقیماً اثبات تنجیز عقلی بکنیم. تعبد به تمام الموضوع به معنای جعل حکم ظاهری مماثل است. وقتی تمام الموضوع را شارع تعبد می‌کند، یعنی می‌گوید آن حکم واقعی که مترتب بر این تمام الموضوع می‌شود این حکم واقعی را مماثلش را ظاهراً من جعل کردم. وقتی مماثلش جعل شد عقل انسان حکم به تنجیز می‌کند از این باب که موضوع تنجیز عقلی اعم از حکم ظاهری و حکم واقعی است. این اینجا اشکالی ندارد. ولی بحث سر این هست که ما در جزء الموضوع می‌خواهیم جاری کنیم. این که جزء الموضوع را بخواهیم جاری کنیم به این معنا اگر شما می‌گویید جزء الموضوع برای اثبات حکم ظاهری هست شرعاً، جزء الموضوع بخواهد شرعاً اثبات حکم ظاهری بکند، خب این همین اشکال شهید صدر می‌آید دیگر. می‌گوید تعبد در مورد جزء موضوع جاری نمی‌شود. اگر این مطلب را ما بپذیریم که ما اصل مطلب را از اوّل اشکال می‌کردیم که اصل این اشکال اصلاً اشکال قوی‌ای نیست. کی گفته که تعبد باید حتماً نسبت به حکم یا تمام الموضوع باشد؟ تعبد باید به چیزی باشد که یا تمام الموضوع باشد که در حیطۀ اختیار شارع باشد. تعبد می‌تواند به حکم باشد، می‌تواند به کل موضوع باشد، جزء موضوع باشد، شرط موضوع باشد، مانع باشد، آن چیزی که عنوان انتزاعی که از حکم انتزاع می‌شود باشد و از تعبد شارع انتزاع می‌شود باشد. همۀ اینها اشکالی ندارد و لازم نیست که تعبد شارع تعلق بگیرد به، ما این را از اوّل گفتیم که این اشکال، اشکال خیلی جانداری نیست. خب اگر این اشکال‌ها را نپذیریم، گفتیم تعبد باید حتماً به موضوع باشد، یا حکم باشد، یعنی تمام الموضوع باشد یا حکم باشد. اینجا چجوری می‌خواهیم مشکل را حل کنیم؟ اگر می‌خواهید بگویید که با تعبد به جزء موضوع حکم ظاهری مترتب بر تمام الموضوع را، حکم واقعی مترتب بر تمام الموضوع را به نحو ظاهری جعل می‌کنیم اشکال دارد. فرض این هست که تعبد باید نسبت به تمام الموضوع باشد. اگر می‌خواهید بگویید که این جزء الموضوع مقدمه است برای حکم عقل به لزوم امتثال. مستقیماً بخواهید مقدمیت برای حکم عقل به لزوم امتثال قرار بدهید همان اشکال ما می‌آید که ما این که موضوع خودش مستقیماً اعم از وجود ظاهری یا وجود واقعی‌اش موضوع باشد برای حکم عقل به لزوم امتثال درست نیست. بله نسبت به حکم همینجور است. حکم آن چیزی که عقل حکم می‌کند این هست که حکم ظاهری یا حکم واقعی لزوم امتثال دارد، علتش این است که چه حکم ظاهری باشد چه حکم واقعی باشد، ارادۀ حقیقی است. آن چیزی که موضوع حکم عقل به لزوم امتثال هست ارادۀ حقیقی شارع است. ارادۀ شارع حقیقی است، شارع حکم ظاهری باشد، حکم واقعی باشد. این ارادۀ حقیقی در حکم هست. یعنی این ارادۀ حقیقی در موضوع، موضوع که اصلاً اراده ندارد که، پس موضوع را ما باید به حکم برگردانیم. باید به وسیلۀ موضوع حکم درست کنیم. در تمام الموضوع ما می‌توانیم از موضوع یک حکم ظاهری درست کنیم. یعنی تعبد به موضوع، تعبد به یک حکم ظاهری است. خب آن حکم ظاهری که به وسیلۀ تعبد به موضوع کشف می‌شود موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال، آن اشکالی ندارد. ولی تعبد به جزء الموضوع آن اشکال دارد دیگر. یا می‌خواهید ازش حکم ظاهری شرعی به دست بیاورید که فرض این است که خلاف فرض است. فرض ما این هست که ما تعبد به موضوع باید داشته باشیم یا تعبد به حکم داشته باشیم. جزء موضوع نه موضوع است نه حکم است. این که هیچ. اما اگر گفتید که مستقیم می‌خواهید حکم عقل را ایجاد کنید. ما هم این مطلب که حکم عقل متفرع باشد بر جزء، وجود موضوع اعم از وجود تعبدی یا وجود وجدانی آن به نظر ما دیگر خیلی دور از ذهن است، البته شهید صدر همین را مدعی است. ما می‌خواهیم بگوییم این ادعایی که شهید صدر کرده خیلی دور از فهم عرف است و درک. یعنی فهم عرف که نه، فهم عقلایی، چون بحث تنجیز و اینها یک بحث‌هایی عقلایی هست، عرف بما هو عرف نیست. عقلا بگوییم که عقلا نفس تعبد به موضوع را کافی می‌دانند برای تنجیز عقلی.

**شاگرد:** شهید صدر جهت حکم ظاهری مبنایش چی بود؟ حقیقت حکم ظاهری جعل حکم مماثل بود یا جعل تنجیز و ؟؟؟ بود؟

**استاد:** شهید صدر می‌گوید اینها هیچکدامشان چیز نیست، حقیقت اینها نیست. می‌گوید نمی‌دانم تزاحم ملاکی هست و ترجیح به حسب چیزها، می‌گویند اینها الفاظ است. حال و واقعیتش اینها نیست و اینها، قائل نیستند. حالا به نظر ما تمام اتفاقاً تمام مبانی مختلف باید با جعل حکم مماثل برگردد. یعنی هیچ یک از این چیزها، باید به جعل حکم مماثل برگردد و همین باعث می‌شود که شبهۀ جمع بین حکم ظاهری و واقعی خیلی شبهۀ قوی‌ای باشد و بدون رفعیت کردن از فعلیت حکم واقعی به نظر ما حکم ظاهری جعلش معقول نیست. این اجمال بحث جمع بین حکم ظاهری.

بنابراین به نظر می‌رسد که اینجور نیست که این شبهه فقط بر مبنای دیگران باشد. روی مبنای شهید صدر هم این شبهه هست. شهید صدر یک سه تا جواب ذکر می‌کند، سه تا جوابش را رد می‌کند، درست هم هست ردهای ایشان من وارد ردهای ایشان نمی‌شوم. ولی ما به نظرمان اصل شبهه، شبهۀ قوی‌ای نبود. ما کی گفته که حتماً باید تعبد به حکم یا تمام الموضوع تعلق بگیرد. اصلاً می‌شود تعبد به جزء الموضوع تعلق بگیرد هیچ اشکالی نیست.

بعد اشکال دوم را که اینجا مطرح می‌کنند که در کلام آقای حائری به عنوان یک اشکال طرح شده و در کلام آقای هاشمی به شکل دیگری طرح شده ماحصلش این هست که یک موضوع مرکب علاوه بر ذات اجزاء یک ارتباطی بین این دو تا موضوع باید باشد تا حکم بر اینها بار شده باشد. و این ارتباط را ما نمی‌توانیم اثبات کنیم. این تعبیری هست که در کلام آقای حائری وارد شده.

کلام آقای هاشمی به این شکل بحث وارد شده، برای این که استصحاب در موضوع مرکب جاری بشود شرطش این هست که موضوع، اجزاء به نحو ترکیبی اخذ شده باشند نه به نحو تقییدی. و بحث را از اینجا دنبال کردند که چجور می‌شود اثباتاً در کجا ظهور دلیل در ترکیبی هست، در کجا ظهور در تقییدی هست. مرحوم نایینی اینجا یک ضابطه‌ای دارد که این ضابطه در کلام هر دو بزرگوار هست. ایشان اینجوری مطرح کردند که

**شاگرد:** هر دو بزرگوار یعنی؟

**استاد:** یعنی آقای هاشمی و آقای حائری هر دو تقریراتشان کلام آقای نایینی نقل شده. البته می‌گویم در نحوۀ طرح متفاوت است ولی این حرف مطرح هست مرحوم نایینی را مطرح کرده، حلقات آقای صدر هم کلام آقای نایینی را ایشان آوردند. و آن این است که مرحوم آقای نایینی تعبیر می‌کنند که یک ضابطه‌ای قرار دادند. آن ضابطه این هست که اگر یکی از اجزاء، دو جزئی که ما در نظر می‌گیریم یک جزئش عرض باشد نسبت به جزء دیگر، یعنی این دو جزئی که ما در نظر می‌گیریم این دو جزء یعنی موضوع گاهی اوقات مرکب از عرض و محلش هست کالانسان العادل. گاهی اوقات مرکب از عدم عرض و محلش هست، مثل عدم القرشیة و المرأة. اینجاها، این را حتماً به نحو تقییدی است. اگر موضوع مرکب باشد بین عرض و محلش، مثل انسان عادل. یا مرکب باشد از عدم عرض و محلش. مثل المرأة غیر القرشیة. غیر القرشیة، عدم العرض است دیگر، عرض قرشیت است، عدم العرض عدم القرشیة است. اینها حتماً به نحو تقیید هستند. اگر به نحوهای دیگر باشد، مثل عرضَیْنْ لمحل واحد، عرضِیْن لمحلِّیْن و امثال اینها باشد آنها نه، هم ممکن است تقییدی باشد هم ممکن است ترکیبی باشد به این شکل تفصیل قائل شدند.

بعد آقای شهید صدر می‌فرماید یک برهان عقلی هم مرحوم شهید صدر اقامه کرده برای این که در جایی که به نحو عرض و محل باشد یا عدم عرض و محل باشد حتماً باید به نحو تقییدی باشد. می‌فرماید که ما این برهان را در جای خودش بحث کردیم و گفتیم که این برهان ناتمام است و در جایی هم که به نحو عرض و محلّش باشد ممکن است به نحو تقییدی باشد ممکن است به نحو ترکیبی باشد. خب حالا من این را می‌خواهم عرض بکنم اصلاً این مطلب که شهید صدر یک برهان عقلی اقامه می‌کند در این که این حتماً باید به نحو تقییدی باشد، آیا واقعاً عرف این برهان عقلی را درک می‌کند؟ و این برهان‌های عقلی، حالا صرفنظر از صحت و سقم این برهان‌های عقلی. اینها چی است؟ یعنی این برهان‌های عقلی منشأ می‌شوند که یک عرف در ظهور حاصل عند العرف تغییری ایجاد بشود؟ اینهایی که هیچ کسی نمی‌فهمد نه عرض را می‌فهمند نه محل عرض نه اینجور دقت‌های این مدلی و امثال اینها. اصلاً آن تقیید به آن شکلی که آقایان تصویر می‌کنند، تقیید یک چیز کاملاً غیر عرفی است. حتی من این را می‌خواهم بگویم، حتی بسیاری از عنوان‌های بسیطی را که، یعنی عنوان‌هایی که تعبیر می‌کنند عنوان بسیط است، وقتی عرف آن را تحلیل می‌کند. مثلاً اوّل ماه، اوّل ماه عرف می‌گوید چی؟ می‌گوید روزی که داخل این ماه باشد، روز قبلش داخل این ماه نباشد. ولو یک، در عالم ذهن یک عنوان بسیط بتواند تصویر کند ولی این را بخواهد چیز کند در باطن خودش، در ارتکاز خودش بخواهد حساب کند این را یک عنوان مرکب می‌بیند. ما بگوییم در اینجور جاها عرف یک عنوان سومی، یعنی می‌گوید که این عنوان بسیط یک مجموعه‌ای هست از عدم، این که امروز از ماه باشد، روز قبل از ماه نباشد، یک ترکیبی هم بین اینها بخواهیم ایجاد کنیم. اینها را من اصلاً نمی‌فهمم عرف چجوری اینجا؟ یا یک منهای این دو تا، یک چیز دیگری که معلول این دو تاست ایجاد کند. بله، بعضی جاها ما معلول‌ها داریم، مثلاً ببینید این که مثال معروف اصل مثبت که می‌زنند، می‌گویند که فرض کنید یک شخصی قبلاً در این اتاق بوده، دیوار خراب می‌شود، می‌گویند این شخص اگر در اتاق باشد الآن مرده است. مرگ معلول در اتاق بودن است. مرگ یک عنوان است، در اتاق بودن هم عنوان دیگری است علت و معلول هستند. این درست است، ما بخواهیم با استصحاب علت معلول را ثابت کنیم، استصحاب جزء العلة، جزء العلة معلول را ثابت کنیم، چون ببینید علت این که خراب شدن سقف و بودن شخص در اینجا اینها علت هستند برای این که مرگ را ثابت کنند. ما می‌گوییم خراب شدن بالوجدان هست، بودنش در محل با استصحاب ثابت کنیم بخواهیم معلول را ثابت کنیم. این اصل مثبت است و مثال معروف اصل مثبت که می‌زنند این مثال هست که درست هم هست. این مثال حکم مترتب بر مجموع اینها نیست. یعنی خود اینها موضوع نیستند، معلولشان موضوع هست. ولی در جایی که حکم خود اینها هستند، اوّل ماه که عبارت از روزی که از ماه باشد و قبلش از ماه نباشد، خود این موضوع حکم است، چیزی بیشتر از این نیست. ما بگوییم که حاج آقا یک موقعی یادم هست می‌فرمودند که آقایان تعبیر می‌کنند که، می‌گویند استصحاب عدم اتیان به صلاة اثبات نمی‌کند عنوان فوت را. فوت یک عنوان بسیط هست با استصحاب عدم اتیان صلاة ثابت نمی‌شود. حاج آقا این مطلب را می‌فرمود، می‌گفت فوت اصلاً چی است عرف، فوت یک عنوان غیر از عدم اتیان. گفتند البته عدم اتیان یک موقعی یک شیءای هست که اصلاً مصلحت نداشته، عدم اتیان به خاطر این که آن شیء مصلحت ندارد، نه، فرض کنید در یک ظرفی که اضطرار حاصل می‌شود و در اثر اضطرار اصل آن ملاک از بین می‌رود، دیگر ملاک ندارد. آنجا فوت نیست. ولی جایی که یک شیء ذی ملاک را آدم نیاورد، عدم اتیان به شیء ذی ملاک این فوت است دیگر، چیز دیگری این وسط نیست. گاه گاهی یک سری مفاهیمی را خلق کردند و این مفاهیم را به گردن عرف هم می‌خواهند بگذارند که اینها هم می‌فهمند کأنّه اینجور چیزها را. ما اصلاً این هضم این که یک چیزی داریم به نام ترکیب و اقتران. اقتران هم به عنوان یک شیء سومی که آن هم باید اثبات بشود و آن هم در حکم دخالت دارد. علاوه بر این که این دخالت دارد، این دخالت دارد، اقترانش هم دخالت دارد.

**شاگرد:** اینجا عرف می‌گوید خفا واسطه

**استاد:** نه خفا واسطه. اصلاً این دو تا را می‌داند. خفای واسطه نیست. این هست.

**شاگرد:** از عرف بپرسیم این دو تا کنار هم باشند یا نباشند؟

**استاد:** نه کنار هم بودن این باشد این باشد دیگر.

**شاگرد:** صلاة باید با طهارت

**استاد:** نه، فرض این است که منهای ترکیب. یک مفهومی که ترکیبات. آن معنایی که شما می‌گویید در همۀ موارد ترکیب هست. یعنی نه، تقیید و ترکیب با هم فرق ندارد. اینها می‌گویند این دو تا باید باشند، علاوه بر این که این دو تا باشند یک عنوانی به عنوان. یعنی مواردی که جزء الموضوع هستند و دو تا موضوع هستند را دو قسم می‌کنند. در این که این دو تا باید کنار هم باشند تا حکم ثابت بشود آن بحثی نیست. ولی بحث این است که می‌خواهند بگویند این هم دو قسم است. یک قسمش تقییدی است، یک قسمش ترکیبی است. خب می‌خواهند بگویند اینها فرق ندارد. یک نحو ارتباط همیشه هست، چیزی بیشتر از این ارتباط وجود ندارد. و آن ارتباط نیاز به اثبات ندارد. یعنی علت اصلی‌اش این است که ما در واقع اصل مطلب این هست که عرض کردم دلیل استصحاب ما در جزء موضوع ثابت کرده، خب آمده. و این که ما می‌گوییم اصل مثبت اشکال دارد، نمی‌دانم استصحاب باید در حکم یا تمام الموضوع باشد این قواعد را، این قواعد جنبه‌های اثباتی دارد. این جنبه‌های اثباتی با توجه به این که دلیل ما در مورد جزء الموضوع هست، این یا بگویید واسطه خفی است، یا بگویید اصلاً شما بحث واسطه خفی بودن به آن معنا نکنید. بگویید استصحاب می‌گوید که تعبد به موضوع هست به داعی ترتیب حکم مترتب بر این موضوع به علاوۀ موضوع‌های دیگر. از اوّل بگویید اثر نمی‌خواهیم، اثر بر خود این. ادلۀ استصحاب می‌گوید آن اثری که بر این موضوع به تنهایی یا به همراه موضوع دیگر بار شده است. استصحاب این را می‌خواهد بگوید. دیگر اصلاً بحث واسطۀ خفی و آن حرف‌ها را وسط نکشید. اصل ادلۀ استصحاب این هست که استصحاب می‌گوید حکم مترتب بر مستصحب به تنهایی یا به همراه موضوع دیگر آن را بار کن. موضوعات مرکب همه همینجور است. و این بحث‌هایی که نمی‌دانم چیز هست و تقیید است و ترکیب است و امثال اینها، اینها

**شاگرد:** در بعضی از رساله‌ها مثلاً نوم و نواقض وضو، همۀ اینها در این، همه‌اش باید باشد که نماز من صحیح باشد. یعنی نوم، عدم بول و عدم غائط، اینها باید باشد، ولی آن تقیدی که مثلاً نماز با دو رکعت بودن دارد اینها به هم ندارند، یعنی اینها عدم صلاة، عدم بول، عدم نوم اینها باید در کنار هم باشند، اجتماعشان هست ولی آن نحو تقیدی که ما در موضوعات ترکیبی درک می‌کنیم اینجا دیگر

**استاد:** من نمی‌فهمم

**شاگرد:** این نیست که عدم نوم مقید باشد به عدم غائط. اینها به هم مقید نیستند، اینها نماز به همۀ اینها مقید است. اینها باهم

**استاد:** من نمی‌فهمم. من اینها را نمی‌فهمم یعنی چی اصلاً. این چه شکلی است.

حالا اینجا یک اجازه بدهید در این بحث‌ها من فقط، شهید صدر اینجوری مطرح می‌کنند که ما دو قسم کأنّ موضوعات مرکبه داریم. موضوعات مرکبه این که اصلش از مرحوم نایینی هست و شهید صدر هم بحث را روی آن مبنا دنبال کرده یک موضوع تقییدی و ترکیبی داریم. بعد ایشان می‌فرمایند که خب گفتیم که مرحوم نایینی یک ضابطۀ اثباتی داده، مثل اگر موضوع ما مرکب از عرض و محلش، یا عدم عرض و محلش باشد اینجا ممکن است، حتماً تقییدی است، در غیر این صورت هر دو جورش امکان‌پذیر هست. مرحوم نایینی ادامه می‌دهد، می‌گوید هر دو جورش امکان‌پذیر هست ولی به نحو تقیید خلاف اصل است. چون این که تقیید هم داخل در موضوع باشد مؤنۀ زائده است و این مؤنۀ زائده به اصل برداشته می‌شود.

شهید صدر اینجا می‌گویند که، قسمت اوّلش را ما قبول نداریم که موضوع اگر مرکب از عرض و محل یا عدم عرض و محل باشد حتماً باید تقییدی باشد. ولی این مطلب دوم را قبول داریم، درست است، جایی که موضوع به آن نحو نیست آن ممکن است تقییدی باشد، ممکن است ترکیبی باشد و ما این را به‌طور کلی می‌گوییم. می‌گوییم اصلاً در همۀ موارد موضوع ممکن است تقییدی باشد، ممکن است ترکیبی باشد. ولی یک کلام عام داریم در همۀ موارد، من دون تفصیلٍ بین مواردی که مرحوم آقای نایینی مطرح می‌کردند. آن این است که ممکن است شخصی قرائنی ذکر کند بگوید اصل اوّلی تقیید است. این که شما می‌فرمایید تقیید مؤنۀ زائده‌ای دارد نیاز به قرینه دارد آن قرینه موجود است. درست است، تقیید نیاز به قرینه دارد. ولی آن قرینه موجود است. بعد شهید صدر می‌گوید این بحث را ما می‌خواهیم مطرح کنیم که سه تا قرینۀ برای این که اصل اوّلی تقیید باشد را می‌توانیم ذکر بکنیم. ۳ تا قرینه ذکر می‌کنند، این ۳ تا قرینه را بحث می‌کنند. این ۳ تا قرینه این هست، می‌گویند که گاهی اوقات دو تا عرض به نحو طولی اخذ می‌شود، مثل مثلاً اغسل، اغسل الثوب بالماء الطاهر. اینجا در واقع «ماء» اوّل مقید به طاهر شده، بعد ماء طاهر مقید به غسل می‌شود. غسل به ماء طاهر موضوع حکم است. ما طهارت را اثبات کنیم، این که غسل ما، غسل به ماء طاهر هست را نمی‌توانیم اثبات کنیم. ایشان می‌گوید این اشکال تقریباً در عمدۀ مواردی که ما داریم ما این را، مشکل وجود دارد. و مواردی که، ایشان می‌گوید خیلی نادر هست که این مورد وجود نداشته باشد مثالی که در کلام آقای حائری می‌زنند، بگذارید خودمان مثال را عرض بکنم. ایشان می‌گوید مثلاً اکرم العالم. اکرم العالم آن چیزی که واجب هست اکرام العالم است. ما در واقع اثبات عالمیت عالم را که می‌کنیم این که می‌خواهیم با این نتیجه بگیریم فاکرامه اکرام العالم این مستقیم نیست. می‌گوییم هذا عالم فاکرام هذا اکرام. یک قیاسی باید بچینیم تا آن قیاس نتیجه بشود که آن اکرام، اکرام عالم است. یعنی اوّل اکرام مقیَّد می‌شود به عادل بودن متعلّق اکرام، بعد اکرام مقیَّد بالعادل موضوع برای وجود قرار می‌گیرد. پس این طولیت بین این دو جزء وجود دارد. یکی این که اکرام باشد، یکی عالم باشد، عالم اوّل قید اکرام می‌شود، عالمی که قید اکرام هست این اکرام واجب باشد. که معمولاً اینجور هست

**شاگرد:** این قرینیتش چی است؟ چه قرینه‌ای در این شده؟

**استاد:** می‌گوید به نحو طولی هست نه به نحو عرضی. می‌گوید اینها مقید هم هستند. اینها کأنّ ما می‌خواهیم اثبات، باید می‌خواهیم اثبات کنیم اکرام، اکرام العالم است. ببینید حالا من تصویری که اینها دارند یک اکرام العالم انگار یک چیز بیشتر از این که اکرامی تحقق پیدا کند، عالمی تحقق پیدا کند یک چیز دیگری این وسط به عنوان تقیید و تصویر می‌خواهند بکنند. این تصویرها، تصویرهای خاصی است. این را چجور می‌خواهند قضایا را، اصلاً در فهمش و توضیحش را اینها از چیزهایی هست که حاج آقا اینها را ببینند خیلی ناراحت می‌شوند، چون اصلاً این را نمی‌پسندند این بحث‌ها را. این بحث‌هایی که مثلاً.

**شاگرد:**

**استاد:** نه، اصلاً یک چیزی که ماحصل ندارد، یعنی آدم نمی‌دانم حالا. این یک مورد.

مورد دوم شرایط و قیودی که در متعلقات احکام اخذ می‌شود. بعضی چیزها قید موضوع است، متعلق حکم یعنی فرض کنید اذ استطاع وجب الحج. استطاعة موضوع حکم است آن حج متعلق الحکم است به اصطلاح مرحوم نایینی. ایشان می‌گوید شرایط و موضوعات متعلق الحکم اینها به نحو تقییدی هستند. این هم یک مطلب. حالا اینها را من ذکر می‌کنم توضیحش را، بحثش فردا.

مورد سوم این هست که می‌گوید به هر حال شما وقتی دو تا موضوع را، دو تا جزء را می‌خواهید اثباتاً در موضوع اخذ کنید باید بالأخره این دو تا موضوع را یک جوری به همدیگر ربط بدهید دیگر. یا «و» عطف بیاورید، حالا من یک قدری بیشتر توضیح می‌دهم، یا «و» عطف بیاورید، یا «و» حالیه باید بیاورید، یا هیئت حال باید بیاورید. یعنی فرض کنید شما باید بگویید که اکرم شخصاً یکون عالماً و فقیهاً. مثلاً یک همچین چیزی باید ذکر کنید. «و» باید اینجا باشد یا مثلاً می‌گویید اکرم شخصاً فی حال کونه فقیها. آن مثلاً حال باید باشد یا «و» حالیه یا بالأخره یک چیزی که یک نوع ارتباط بین دو موضوع را ایجاد می‌کند این باشد، خب این همین تقیید است دیگر. تقیید یعنی همین. این هم مورد سوم.

بعد شهید صدر اینها را در مقام پاسخ برمی‌آیند، این را ملاحظه بفرمایید و من اکتفا می‌کنم به همین مورد. اگر اینها را حالا اجمالش را عرض بکنم تصویرهایی که اینجا وجود دارد اصلاً حالا بحث را یک مقدار بازش می‌کنم. ولی خوب در اینها دقت کنید می‌بینید که ذهنیت آقایان نسبت به تقیید و تکریب ذهنیت روشنی نیست. این تقیید چی است؟ ترکیب چی است اصلاً؟ اینها اصلاً خیلی این مطلب به نظرم صاف نیست. اصل

شاگرد: اصلاً ثبوتا

استاد: ثبوتاً. اصلاً این که دو جور، دو شکل به نام تقیید و ترکیب داشته باشیم من مشکل دارم که ما عرفاً دو جور نداریم. یک جور داریم، آن یک جور، حالا بفرمایید تقیید است. به نحو تقیید هم باشد مشکلی نیست. چون ادلۀ استصحابی می‌خواهد بگوید که جزء موضوع را شما می‌توانید با آن اثبات حکم مقید بکنید. از اوّل ادلۀ استصحابی این را می‌خواهد بگوید. شما از اوّل چیز کردید که یک چیزی به نام اصل مثبت درست کردید، این اصل مثبت نیست، این که حتماً باید حکم اثر المستصحب باشد نه، حکم اثر المستصحب یا اثر مستصحب منضمٌ الی شیء آخر باشد کافی است، از اوّل ما می‌گوییم. یعنی آن ادلۀ استصحابی می‌گوید شما حکمی را که بر مستصحب به تنهایی یا بر مستصحب به انضمام شیءٍ آخر بار می‌شود آن را بار کن. بنابراین مشکلی اصلاً نیست. این که من عرض می‌کنم این کل این تنبیه حالا چون آقایان خیلی جدی گرفتند و اینها ما به آن پرداختیم و الا این خیلی تنبیه، و این را هم خیلی در کلمات مثلاً مرحوم آقای روحانی، تقیید و ترکیب اینقدر در بحث‌های مختلف به آن پرداخته شده و در اصلاً تفکراتی که متأثر از تفکرات مرحوم نایینی هست این بحث‌ها بسیار، من حالا در اینجا بحث اصلی‌اش هم اینجا نیست، در استصحاب عدم ازلی آنجا به آن پرداختند. مرحوم نایینی در استصحاب عدم قرشیت، مرئۀ غیر القرشیه، ایشان استصحاب را جاری نمی‌داند نه به خاطر این که استصحاب عدم ازلی را غیر عرفی می‌داند. می‌گوید چون به نحو تقیید است نه به نحو ترکیب است. و ما دو جور داریم، تقیید داریم، ترکیب داریم، همین بیان، برهانی که اینجا ایشان اشاره کرده اصل این برهان در بحث استصحاب عدم ازلی مرحوم نایینی مطرح کرده و آورده. این که ما در بحث استصحاب عدم ازلی که خیلی مفصل آقایان بحث کردند، کجایش به نحو تقیید است، کجایش به نحو ترکیب است هیچ وارد آن بحث‌ها نشده بودیم چون ما درک تفاوت ماهوی اینها را نمی‌کنیم، ولی دیدم اینجا می‌خواستم از کنارش عبور کنم ولی می‌بینم بخواهیم هیچ به آن نپردازیم شایسته نیست، این که حالا در همین حدی که فردا این بحث را ان شاء الله جمع می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان